

مفروضات - حیات ابدیہ و دخول در

ملکوت

حضرت عبدالہاء

نسخہ اصل فارسی



حیات ابدیہ و دخول در ملکوت - مفروضات - اثر

حضرت عبدالہاء - بر اساس نسخہ طبع سنہ ۱۹۰۸ م

سؤال از حیات ابدیہ و دخول در ملکوت مینمائید . ملکوت باصطلاحی ظاہری آسمان گفته میشود اما این تعبیر و تشبیه است نہ حقیقی و واقعی زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست مقدس است از زمان و مکان جهان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت یزدانی است مجرد از جسم و جسمانیست و پاک و مقدس از اوہام عالم انسانی چه کہ محصوریت در مکان از خصائص اجسامست نہ ارواح و مکان و زمان محیط بر تن است نہ عقل و جان . ملاحظہ نمائید کہ جسم انسان در موقع صغیری مکان دارد و تمکن در دو وجب زمین نماید و احاطہ یش از این ندارد ولی روح و عقل انسان در جمیع ممالک و اقالیم بلکہ در این فضای نامتناهی آسمان سیر نماید و احاطہ بر جمیع کون دارد و در طبقات علیا و بعد بی منتهی کشفیات اجرا کند . این از این جهت است کہ روح مکان ندارد بلکہ لامکانست و زمین و آسمان نسبت بروح یکسانست زیرا اکتشافات در هر دو نماید ولی این جسم محصور در مکان و پیخبر از دون آن . و اما حیات دو حیاتست حیات جسم و حیات روح اما حیات جسم عبارت از حیات جسمانی است اما حیات روح عبارت از هستی ملکوتیست و هستی ملکوتی استفاضہ از روح الہی است و زندہ شدن از نفحہ روح القدس و حیات جسمانی هر چند وجودی دارد ولی در نزد مقدسین روحانی عدم صرف است و موت محض . مثلاً انسان موجود است و این سنگ نیز موجود اما



ORIGINAL



AUDIO

وجود انسانی کجا و وجود این سنگ کجا هر چند سنگ وجود دارد اما نسبت بوجود انسان معدوم است. از حیات ابدیه مقصد استفاضه از فیض روح القدس است مثل استفاضه گل از فصل و نسیم و نفعه نوبهار. ملاحظه کنید که این گل اول حیات داشته است اما حیات جمادی لکن از قدوم موسم ربیع و فیضان ابر بهاری و حرارت آفتاب نورانی حیات دیگر یافته است و در نهایت طراوت و لطافت و معطر است حیات اول این گل بالنسبه بحیات ثانیه مماست. مقصد اینست که حیات ملکوت حیات روح است و حیات ابدیست و منزّه از زمان و مکانست مثل روح انسان که مکان ندارد زیرا در وجود انسانی اگر فحس کنی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پیدا نکنی چه که ابداً روح مکان ندارد و مجرد است اما تعلق باین جسم دارد مثل تعلق این آفتاب باین آئینه مکانی ندارد اما بآئینه تعلق دارد. همین طور عالم ملکوت مقدّس است از هر چیزی که بچشم دیده شود و یا بحواس سائره مثل سمع و شمّ و ذوق و لمس احساس گردد. این عقل که در انسان است و مسلمّ الوجود است آیا در کجای انسان است اگر در وجود انسان فحس نمائی بچشم و گوش و سائر حواس چیزی نیابی و حال آنکه موجود است پس عقل مکان ندارد اما تعلق بدماغ دارد. ملکوت هم چنین است و همچنین محبت نیز مکان ندارد اما تعلق بقلب دارد همچنین ملکوت مکان ندارد اما تعلق بانسان دارد. اما داخل شدن در ملکوت بحبه الله است بانقطاع است بتقدیس و تنزیه است بصدق و صفاست و استقامت و وفاست بجانشانیت. پس باین بیانات واضح گشت که انسان باقیست و حی ابدیست لکن آنهایی که مؤمن بالله اند و محبه الله و ایقان دارند حیاتشان طیبه است یعنی ابدیه گفته میشود اما آن نفوسی که محتجب از حق هستند با وجود اینکه حیات دارند اما حیاتشان ظلمانی است و نسبت بحیات مؤمنین عدم است. مثلاً چشم زنده است و ناخن نیز زنده است اما حیات ناخن نسبت بحیات چشم عدم است این سنگ وجود دارد و انسان نیز وجود دارد اما سنگ بالنسبه بوجود انسان عدم است وجود ندارد زیرا انسان چون وفات یافت و این جسم متلاشی و معدوم گشت مانند سنگ و خاک جماد شود پس مشهود شد که وجود جمادی هر چند وجود است ولی بالنسبه بوجود انسانی عدم است. همچنین نفوس محتجبه از حق هر چند در این عالم و عالم بعد از موت وجود دارند اما بالنسبه بوجود قدسی ابناء ملکوت الهی معدومند و مفقود.